



تصحیح بیت‌هایی از لامعی گرگانی

راضیه آبادیان (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی)

ابوالحسن بن محمد بن اسماعیل لامعی بکرآبادی دهستانی، از پارسی‌گویان قرن پنجم هجری است. تاریخ دقیق تولد و درگذشت او روشن نیست، اما با توجه به اشعار او، می‌توان به گوشه‌هایی از زندگی او دست یافت. براساس بیتهای از خود او (لامعی ۲، ص ۱۰۶، بیت ۳)، احتمالاً در فاصله سال‌های ۴۰۲-۴۱۱ در بکرآباد گرگان زاده شده است (← لامعی ۲، مقدمه دبیرسیاقی، صفحه پانزده و پانوش صفحه ۱۰۶؛ نیز صفا، ج ۲، ص ۳۸۷). وی دست‌کم تا سال ۴۶۰ زنده بوده است. (← لامعی، مقدمه دبیرسیاقی، صفحه پانزده؛ بسنجید با مقدمه نفیسی در لامعی ۱، صفحه «و»)

لامعی از مداحان طغرل بیک سلجوقی بود و گویا به سال ۴۴۷، در رکاب سلطان، به بغداد و از آنجا به شهرهایی دیگر چون خوی و نواحی شمال غربی آذربایجان، گنجه، ارمنستان، ملاذگرده و دمشق رفت (مقدمه دبیرسیاقی در لامعی ۲، صفحه چهارده-پانزده). او، در شعر، از منوچهری و فرخی سیستانی و عنصری متأثر است. (همو، صفحه سیزده)

نسخه ناقصی از دیوان لامعی حاوی ۶۱۱ بیت، به سال ۱۲۹۵ ق، در تهران به چاپ رسید. سپس ۲۸۴ بیت از سروده‌های او، بار دیگر، در بمبئی، ذیل مثنوی واقف و عذرای نوعی چاپ و منتشر شد (لامعی ۱، حواشی سعید نفیسی، صفحه «و»). پس از آن، در سال ۱۳۱۹ ش، شادروان سعید نفیسی به طبع دیوان از لامعی مبادرت کرد. بار دیگر محمد

دبیرسیاقی به تصحیح مجدد اشعار لامعی پرداخت که در سال ۱۳۵۳ به چاپ رسید و در سال ۱۳۸۹ تجدید چاپ شد. در این مقاله صورت درست ابیاتی از دیوان لامعی که در چاپ‌ها آمده و در ضبط آنها اشکال‌هایی به نظر رسید به دست داده شده است. اساس کار آخرین چاپ دیوان، یعنی چاپ دبیرسیاقی (لامعی ۲) است.

اینک تصحیح بیت‌هایی از دیوان لامعی گرگانی

ص ۱۴۴/۳۲

این گروه دشمنان ملت اسلام را / کز پی ایذا همی در دوزخ افروزند نار
بر در بغداد پار از خواجه را بودی مراد / همچو ترکان را تبه کردی و برکردی به دار
نزد ماهیگیر لیکن آهویی باشد بزرگ / گرچه آسان‌تر بود ماهی گرفتن در بحر*
* بیت در چاپ نفیسی نیز به همین صورت آمده است.

* مصحح (دبیرسیاقی) درباره بیت آخر آورده است: «بیت در «مج» [مجمع الفصح] نیامده و معنای محضلی نیز ندارد، خاصه مصرع اول آن».

ابیات از قصیده‌ای است در مدح عبدالحمید کُندری وزیر طغرل بیک. شاعر آن را به هنگامی سروده است که کُندری، همراه با سپاهیان طغرل، «سپاهی چیره و منصور، خو کرده به خون... از بهر کین... از عراق... رو سوی شام نهاد» (لامعی ۲، ص ۳۱). ظاهراً این قصیده پس از فتح بغداد به دست سلجوقیان سروده شده است. چنین می‌نماید که دو بیت اول اشاره دارد به زمانی که طغرل، با تدبیر و راهنمایی کُندری، بر عراق و دارالخلافة سلطه یافته بود (← مقدمه دبیرسیاقی در لامعی ۲، صفحه نوزده). در این ابیات، لامعی، با یادآوری پیروزی طغرل بر عباسیان می‌گوید: سال پار این دشمنان اسلام را، اگر خواجه عبدالحمید کُندری می‌خواست، بر دروازه بغداد به دار می‌آویخت آنچنان که ترکان را به دار آویخته بود.

در بیت سوم، مضمون تمثیلی آمده که «آسانی کار و کاری را که هنری نمی‌خواهد» می‌رساند

(۱) عدد سمت راست شماره چاپ دبیرسیاقی و عدد سمت چپ شماره صفحه چاپ نفیسی است.

و به قرینه این مضمون بحار در مصرع آخر بیت سوم درست نیست؛ چون «ماهی گرفتن در دریا» هنر می‌خواهد. در نسخه خطی «ن ل» (این نسخه در مقدمه دبیرسیاقی، صفحه پانزده معرفی شده است) به جای «بحار»، «تغار» ضبط شده که مشکل را حل می‌کند و مطابقت با مضمون مثل را روشن می‌سازد، چون ماهی گرفتن در تغار - طشت گلین - آسان است و هنری نمی‌خواهد (← دهخدا، ذیل تغار). با اختیار این ضبط، بیت صورت درست می‌یابد و اشکال معنایی، که مصحح نیز بدان اشاره کرده است، برمی‌خیزد. بر اساس این ضبط، صورت درست بیت چنین خواهد بود:

نزد ماهیگیر لیکن آهویی باشد بزرگ گرچه آسان‌تر بود ماهی گرفتن در تغار
یعنی اگر خواجه گندری می‌خواست، می‌توانست دشمنان را همچون ترکان، همان سال
پار، بر در بغداد به دار آویزد؛ اما این کار نوعاً همچون ماهی گرفتن در تغار «نزد ماهیگیر»
آهو (عیب) شمرده می‌شود.

مضمون مثل در اشعاری از سنایی نیز آمده است:

دست نگارگر نرسد زی نگار چین ماهی به تابه صید مکن در شکارگیر

(سنایی ۱، ص ۲۹۷)

هرکه دریا ز نف غبار کنند ماهی تابه کی شکار کنند

(سنایی، ص ۵۰۹؛ نیز ص ۷۲۵ و ۷۳۰)

که در مصرع اول هنر و در مصرع دوم عیب نشان داده شده و، «تابه» جانشین «تغار»
شده است.

ص ۱۵۴/۹۱

تا رز شده‌ست بستان هم‌رنگ خز شده‌ست* هم‌رنگ خز بود به حقیقت رزان خزان
* مصرع اول نیز برای نگارنده گنگ و مشکوک است؛ آیا «تا رز شده‌ست» به معنی «تا رز رفته است»
می‌باشد؟

*خوانده می‌شود: شدست.

این بیت یادآور مسمط معروف منوچهری است به مطلع

خیزید و خز آید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم وزان است

(منوچهری، ص ۱۵۳)

بیت از قصیده‌ای است که، در همه ابیات آن، صنعت جناس مکرر التزام شده است جز در ضبط دو بیت در نسخه‌های چاپی. نمونه‌هایی از کاربرد این صنعت در ابیات‌اند: بریشم رزان رزان؛ هندوان دوان؛ بوستان ستان؛ بربط زنان زنان؛ پالیزبان زبان؛ آهوان هوان؛ آسمان سمان؛ تُرکمان کمان؛ زانوان نوان؛ مردمان دَمان، کاروان روان. همه‌جا کلمه پیش از قافیه با کلمه قافیه سجع دارد. مطلع این قصیده چنین است:

تا بامداد سوی رز آمد خزان خزان شد بر مثال دست بریشم رزان رزان
مراد بیت دوم قصیده است که، در آن، قافیه و کلمه پیش از آن، در مصراع اول مطلع نیز آمده‌اند. دبیرسیاقی، بی‌توجه به رعایت التزام از جانب شاعر، به تصحیح قیاسی دست زده و در مصراع اول بیت «رزان» را به جای «خزان» نشانده است. «خزان خزان» در این مصراع به هر معنا که به کار رفته باشد، صورت درست است. حتی اگر معنای آن با «خزان خزان» مصراع اول بیت مطلع هم یکی باشد، اشکالی در قافیه پدید نمی‌آید و صنعت رد القافیه به کار رفته است و نیازی به تصحیح قیاسی نیست. لذا صورت درست بیت باید چنین باشد:

تارز شدست بُستان هم‌رنگ خز شدست هم‌رنگ رز بود به حقیقت خزان خزان
این بیت در چاپ نفیسی به درستی آمده است.

ص ۱۵۵/۹۲-۱۵۶

اکنون که ارغوان شد پیر و جوان ترنج هست این بر آذر و دی گرمانشان نشان
چون بگذرد زمستان و آید بهار تنگ گردد ترنج پیر و شود ارغوان جوان

این دو بیت نیز از همان قصیده‌ای هستند که شاعر ملتزم به رعایت جناس مکرر شده است. باید در مصراع اول بیت اول، به کلمه «جوان» نیز توجه نمود و اینکه شاعر به «پیری ارغوان» و «جوانی ترنج» به مناسبتی اشاره کرده و بی‌گمان، سوای تضاد «پیر» و

«جوان»، به پاره «جوان» در کلمه «ارجوان» (گونه‌ای از «ارغوان») نیز نظر داشته است.

میرزا مهدی خان استرآبادی نیز در دژه نادره به همین توجه داشته است:

«شوخ‌ی شاخ ارجوان از جوان و پیر، دل‌های صنوبری بر بود.» (استرآبادی، ص ۳۸۴)

این قصیده، چنانکه مصحح بدان اشاره کرده، در مونس‌الأحرارِ محمد بن بدر جاجرمی (← جاجرمی، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۳) نیز آمده و، در آن، در هر دو بیت، به جای «ارغوان»، گونه «ارجوان» ضبط شده است. جالب آنکه ضبط مونس‌الأحرار در بیشتر جاها درست‌تر و معتبرتر است از ضبط نسخه‌های خطی که در اختیار مصحح بوده است. مصحح عموماً در همه جا از جمله این دو بیت را، از مونس‌الأحرار نقل کرده و تنها به جای «ارجوان» «ارغوان» را نشانده است.

ضبط درست بیت چنین است:

اکنون که ارجوان شد پیر و جوان ترنج هست این بر آذر و دی گرمانشان نشان

چون بگذرد زمستان و آید* بهار تنگ گردد ترنج پیر و شود ارجوان جوان

* خوانده می‌شود: و آید.

یعنی پیر شدن (پژمردن) ارغوان و جوان شدن ترنج نشانه آمدن آذرماه و دی‌ماه (فصل سرما) است. چون زمستان بگذرد و بهار نزدیک شود، ترنج پیر و ارغوان جوان می‌گردد. شادروان نفیسی ظاهراً به التزام جناس مکرر توجه داشته و در چاپ او (ص ۱۵۶) بیت به صورت

چون بگذرد زمستان آید بهار نیک کز وی ترنج پیر شود ارغوان غوان

آمده است. در چاپ دبیرسیاقی به این اختلاف اشاره شده است.

نفیسی در پانوش آورده است: «غوان از فعل غویدن به معنی فریاد کردن و نالیدن». وی شاهدهی از متون برای غویدن نیاورده و، فزون بر آن، معنی با مضمون مطابقت ندارد. غوانی (جمع غانیه) به معنی «زنان زیباروی بی‌نیاز از آرایش» آمده است (← لغت‌نامه دهخدا). و این معنی با مضمون سازگار است.

ص ۱۶۰/۹۵

اندر سرای شاد همی زی تو با ولی سوی عنا عدوی تو هر دم کشان کشان

* بیت در چاپ نفیسی نیز به همین صورت آمده است که پایان مصرع «کشان کشان» به صورت

یک کلمه مرکب خوانده می‌شود.

همچنانکه دبیرسیاقی درپانوشت همین بیت آورده، در مونس الأحرار، مصراع دوم به صورت «سوی عنا عدو را مردم گُشان گُشان» آمده یعنی دو کلمه مستقل مسجّع آمده است. این بیت از لامعی، یادآور ابیاتی از حکیم فردوسی است که در آنها «گُشان» پیش از «مردم گُشان» آمده است:

همی تاختندش پیاده گُشان چنان روزبانانِ مردم گُشان

(فردوسی، ج ۲، ص ۳۵۰)

ز پرده به درگه بریدش گُشان بر روزبانان و مردم گُشان

(همان، ص ۳۵۹)

به درگاه بردند مویش گُشان بر روزبانان و مردم گُشان

(همان، ص ۳۶۲؛ نیز ← ج ۴، ص ۲۴۸)

با این توضیحات، بیت بدین صورت خوانده می‌شود:

اندر سرای شاد همی زی تو با ولی سوی عنا عدو را مردم گُشان گُشان

(در حالی که دشمن را مردم گُشان گُشان (گُشان گُشان) به سوی رنج و عنا می‌برند، تو در سرایت با ولی دوست) شاد زی).

ص ۲۸/۲۰

در راه‌های مهلک با خوف و بی رجا جز حشمت تو بدرقه کاروان نماند

در متن اصلی، به جای «حشمت»، «عصمت» آمده است اما مصحح، با تصحیح قیاسی، «حشمت» را به جای آن نشانده است. عصمت گذشته از معنای «پاکدامنی و دوری از گناه»، به معنای «محافظت، نگهداری و نگهداری» نیز هست (← لغت‌نامه دهخدا، ذیل عصمت). در اینجا برای این معنا به چند شاهد اکتفا می‌کنیم:

«بخشاینده‌ای که تار عنکبوت را سد عصمت دوستان کرد» (نصرالله منشی، ص ۲)

کسی که شحنة او عصمتِ خدای بود شگفت نیست که یاور بود زمین و سماش

(سنایی، ص ۳۱۹)

ز روزگار تو را نصرت و مساعدت است ز کردگار تو را عصمت و حمایت است
(امیر معزی، ص ۱۳۰)
با این توضیحات، صورت درست بیت همان صورت اصلی آن خواهد بود که
در چاپ نفیسی نیز آمده است:
در راه‌های مهلک با خوف و بی‌رجا جز عصمت تو بدرقه کاروان نماند

ص ۲۳/۲۵

به تن ز اسفندیار و گیو به لیکن گه مردی ز هر مویش صد گیو و هزار اسفندیار آید^۲
پس از «لیکن»، مضمون باید خلاف عبارت پیش از آن باشد که نیست. به نظر می‌رسد
که ضبط درست، به جای «به»، «نه» و بیت بدین صورت باشد:
به تن ز اسفندیار و گیو نه لیکن گه مردی ز هر مویش صد گیو و هزار اسفندیار آید
(نسب او - ممدوح - به اسفندیار و گیو نمی‌رسد اما، به هنگام مردانگی، از هر مویش صد گیو و هزار
اسفندیار می‌آید.)

ص ۴۵/۳۲

راست هرگز کی بود با ترکنازی کارِ شرع کاین به نامه دین پذیرفت آن به ضرب ذوالفقار
همچنانکه خود مصحح در پانوشت حدس زده، به قرینه ضمائر اشاره «این» و «آن»،
ضبط درست «ترک و تازی» است. «این» اشاره به «تازی» (تاجیک) است که با «نامه» دین
پذیرفت و «آن» اشاره به «ترک» که به ضرب شمشیر پذیرای دین شد.
بنابراین، صورت درست بیت چنین است:
راست هرگز کی بود با ترک و تازی کارِ شرع کاین به نامه دین پذیرفت آن به ضرب ذوالفقار

ص ۵۵/۳۸

چشم و رخ تو نرگس باز است و گل سرخ گل مست شده بی می و نرگس شده مخمور

(۲) بیت در چاپ نفیسی نیز همین صورت آمده است.

در بیت، چشم معشوق به «نرگس باز» تشبیه شده که غریب و بی سابقه است. در تشبیه چشم به «نرگس» عموماً «مخموری و خواب‌آلودگی» آن در مد نظر بوده است که به «نرگس مست» و در شعر وحشی بافقی به «نرگس نیمه باز» (نیم‌گش تغافل کار تمام نشده نیم نظر اجازه ده نرگس نیم‌باز را) تعبیر شده است.

«باز»، در این بیت، مصحّف «تازه» است. برای تشبیه چشم به «نرگس تازه»، شواهد بسیاری می‌توان به دست داد. نمونه‌هایی از آن است:

در نرگس چشم تو عجب می‌مانم کو تازه چگونه است بدین بیخوابی
(ظهیر فاریابی، ص ۲۷۲)

به براتی که ندارد دل خلقى بستند نرگس تازه که آورد نشان چمنش
(سیف فرغانی، ج ۱، ص ۹۷)

نرگس نبود تازه چو بیدار نباشد تازه ست سیه نرگس تو خفته و بیدار
(قطران، ص ۱۱۳)

چون لاله دل سوخته در سینه بماند چون نرگس تازه خونم از دیده برفت
(ابوالحسن طلحه جمال خلیل شروانی، ص ۵۸۰)

رشوه به چشم مست تو نرگس تازه می‌برد باز به زلف شست تو عنبر ناب می‌دهد
(خاقانی، ص ۶۱۵)

وی * نرگس اگرچه تازه و مخموری رو چشم بتم ندیده‌ای معذوری
(مولانا، کلیات، ج ۸، ص ۳۰۱)

* وی = و آی

با این توضیحات، صورت درست بیت چنین است:

چشم و رخ تو نرگس تازه است و گل سرخ گل مست شده بی می و نرگس شده مخمور

ص ۵۳/۴۱

رخی رنگین به خوبی چون گل سبب لبی شیرین به گونه چون می و شیر
مصحح درپانوشت آورده است: «اصل: گل و سبب. متن تصحیح قیاسی است، به سبب زیبایی بسیار شکوفه سبب». اما صورت اصلی اشکالی در معنا و صورت ندارد. علاوه بر آن،

در مصراع دوم، «لب» به دو چیز (می و شیر) و، در موازنه با آن، در مصراع اول، «رخ»، نیز به دو چیز (گل و سیب) تشبیه شده است.
رخ‌ی رنگین به خوبی * چون گل و سیب لبی شیرین به گونه * چون می و شیر
* خوبی، زیبایی * گونه، رنگ

ص ۹۲/۶۲

عمرش نه چون عمر ابد هفتاد چندانش مدد بر عمر او عاشق ابد بر دولت و عزمش ازل^۳
بیت از قصیده‌ای است که، در دو مصرع هر بیت آن، قافیۀ میانی یا سجع بدون تکرار رعایت شده است، جز این بیت که «ابد» در هر دو مصراع آمده است. با توجه به واژه «ازل» در مصراع دوم، «ابد» نیز در این مصراع درست نشسته است امّا، در مصراع اول، «ابد» مصحّف «آمد» است به معنی «غایت هر چیز و دورترین جایی که بدان شوند» (← دستورالغّه، ص ۱۳۶). «عمر آمد» به معنی «نهایت عمر» است. همچنین در همین مصرع، «آمد» با «مدد» جناس شبه‌اشتقاق می‌سازد و جناس اشتقاق و شبه‌اشتقاق از صنایع محبوب لامعی‌اند. در روضه‌العقول نیز، واژه «آمد» در کنار «عمر» نشانده شده است:
ممکن است که مدّت آمد عمر چندان امتداد نیابد که به حقایق جمله علوم رسد. (ملطیوی و روشن، ص ۵۱۳)

لذا صورت پیشنهادی برای این بیت چنین است:

عمرش نه چون عمر آمد، هفتاد چندانش مدد بر عمر او عاشق ابد، بر دولت و عزمش ازل

ص ۷۳/۵۱

مخالفانِ ورا در دهان به شرق و غرب می از نهیبِ حمیم است و انگبینِ عَسَاق
وزن بیت نمودار آن است که یک هجای کوتاه در مصراع نخست جا افتاده است. ضبط محتمل و مقبول بیت مطابق چاپ نفیسی چنین است:
مخالفانِ ورا در دهان به شرق و به غرب می از نهیبِ حمیم است و انگبینِ عَسَاق*
* اشاره به هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاقٌ (ص ۳۸: ۵۷)

(۳) بیت در چاپ نفیسی نیز به همین صورت آمده است.

ص ۹۷/۶۴

تا بال قومی بشکنند بیخ گروهی برکنند در جان دشمن افکند واندر دل اهلش زحل
برای آنکه مناسبت و معنای بیت روشن گردد، چند بیت پیش از آن را نقل می‌کنیم:
گر من عیال تو بوم، شاید چو عال تو بوم اندر جمال تو بوم، تا سوی تو رانم جمل
سوی دهستان نامه‌ای، خواهم چو رومی جامه‌ای داده به مشکین خامه‌ای آن نامه را زور بطل
شاعر در این قصیده از ممدوح تقاضای نامه‌ای در حمایت از خود می‌کند تا، با آن «بال
قومی بشکنند» و «بیخ گروهی برکنند» و «در جان دشمن» و «دل اهلش (خانواده‌اش)» «زحل» افکند.
مصحح «زحل افکندن» را در فهرست الفبایی لغات و ترکیبات خود نیاورده تا روشن گردد
آن را چگونه خوانده و به چه معنایی آورده است. زحل نام دیگر سیاره کیوان و، در علم
کیمیا کنایه از شرب است همچنین به معنی مردی است که از کار دور و یکسو شده باشد
و، به مجاز، به معنی هر چیز دور و بلند نیز هست (لغت‌نامه دهخدا، ذیل زحل). اما هیچ کدام
از این معانی زحل با بیت سازگار نیست. اشکال دیگر آنکه زحل باری دیگر، در همین
قصیده به معنای «سیاره کیوان» قافیه شده است.

جویم رفیقی را اثر کو دارد از لیلی خبر داند کزین منزل قمر، کی رفت و کی آمد زحل
(ص ۵۸)

در پانوشت مربوط به همین بیت چاپ نفیسی (ص ۹۷)، آمده است: «زحل به فتح اول و
دوم ناله». اما برای زحل چنین معنایی، نه در متون و نه در فرهنگ‌های لغت، یافت نشد و
احتمالاً منظور ایشان کلمه «زحل» به فتح اول و دوم به معنای بانگ و فریاد بوده است. البته
بانگ و فریادی نه همیشه از سر ترس که گاه از سر نشاط و شادی و به معنای آواز خوش
(← لغت‌نامه دهخدا، ذیل زحل) که چندان مناسبتی با بیت ندارد. دیگر آنکه «افکندن» فریاد
در «دل و جان» دشمن با منطق زبان فارسی سازگار نیست. به نظر نگارنده، «زحل» در بیت
مصحح و جل به معنای خوف و ترس است. لامعی از ممدوح می‌خواهد که نامه‌ای
در حمایت از او بنویسد تا در دل دشمن ترس و خوف بیفکند.

وجل، در شعر سخنوران دیگر نیز گاه دیده می‌شود. چند نمونه از آن است:

آن همه مغز چو تجویف دماغ وین همه پوست چو ترکیب بصل

قرب ماهی نبُود بیش هنوز تا برُستست از آن ویل و وجل
(انوری، ج ۱، ص ۲۹۱ و ص ۲۹۳)
زیدِ رامی آن دم ار مُرد از وجل دردها می‌زاید آنجا تا اجل
(مولانا، مثنوی، دفتر اول، ص ۱۰۲)
تا چو در فتنه بوَد دولتِ شاهان جهان در دل مردم از آن فتنه بود خوف و وجل
(امیرمعزی، ص ۴۵۴)

بدین قرار، صورت درست بیت احتمالاً چنین است:

تا بالِ قومی بشکنند، بیخِ گروهی برکنند در جانِ دشمن افکنند، واندر دل اهلش وِجل

ص ۱۸۶/۱۲۰

چشم تو زندان من شد گر نه خوبی پس چرا خویشتن بینم در او در سوی من چون بنگری
بیت به این صورت از لحاظ معنایی پریشان است و ضبط درست آن، با تصحیح
قیاسی چنین به نظر می‌رسد:

چشم تو زندان من شد گر نه چونین پس چرا خویشتن بینم در او در سوی من چون بنگری

ص ۲۰۷/۱۳۳

برهیز کن ز دریا کاورد غیب کشتی

از مصراع دوم، با صورت کنونی، معنای درستی به ذهن نمی‌آید. غیب کشتی را
نیاورده است بلکه این کشتی است که عیب آورده است یعنی دچار عیب شده است و
در نتیجه باید از دریا پرهیز کرد.

اسدی و عطار «عیب آوردن» را به همین معنی آورده‌اند:

چنان زی که از رشک نبوی به درد نه* عیب آورد عیبجوینده مرد

(اسدی، ص ۴۶۴)

* ظاهراً؛ که

گفت آن ساعت که شد عشق تو کم چشم من عیب آن زمان آورد هم

(عطار، ص ۳۷۱)

لذا، صورت محتمل بیت چنین است:

پرهیز کن ز دریا کآورد عیب کشتی

در چاپ ۱۳۹۴ از این دیوان، خوانش شمار قابل ملاحظه‌ای از ابیات نوعاً اشکال دارد که نمونه‌هایی از آن را نقل می‌کنیم:

□ تا صبر بود نیکو در شدت مفلس را تا شکر بود واجب در نعمت منعم را

(ص ۷)

با توجه به قافیه و معنی، درست منعم است.

□ خود نرود ورکنم جهت به راندن، بود رفتن او بر مثال رفتن فرزین مدام

(ص ۷۶)

درست جهد است (ظاهراً غلط مطبعی)

□ وزیر آن ملک است او که خرد کرد به گرز سر هزارینال و سر هزار ایلاق

(ص ۵۰)

درست ملک است.

□ با گل بر آشتی بُود اندر بهار باغ آن آشتی چو باد خزان خاست، جنگ شد

(ص ۱۸)

به قرینه «آن آشتی... جنگ شد» بود (صیغه ماضی مطلق) درست است.

□ نهاده بر دل و جانم عنای هجران داغ شده میان من و آن نگار باد برید

(ص ۲۸)

درست باد است (باد میان من و آن نگار برید شده است).

□ سرو بالاصنمی ماهرخی مشک‌عذار شیردل، گورسوزین، مورمیان، آهوجید

(ص ۲۹)

درست سروبالاست (به قامت سرو).

□ صبر بُرد از دل من یار بدان چشم کحیل دل من کرد تباه و تن من کرد نحیل

(ص ۶۹)

درست بُرد است.

- نیارد روی شیر شرزده دیدن هیچ سگ هرگز به بانگ شیر نر لیکن ز راه دور سگ لاید
(ص ۳۰)
درست روی است.
- باغ را باد خزان از مه دی داد خبر گشت از آن هیبت نعت و صفت باغ دگر
(ص ۳۴)
درست هیبت است.
- گاه بر سر بتان زر و سیم و گهر فشان گاه از رخ بتان سمن و سیب و لاله چن
(ص ۱۰۲)
با توجه به کلمات قافیه در ابیات قصیده (کبن، رسن، بادخن، بدن، زغن و چمن) خوانش
درست چن است.
- زمین آغارد اندر خون و ریزد گرد برگردون به سم اسپ گردانگیز و نوک تیر مردافکن
(ص ۱۰۶)
تشدید روی کاف در نوک زاید است.
- سوی شام اینک نهاد از بهر کین رو از عراق یمن او را بر یمن و یسر او را بر یسار
(ص ۳۱)
درست یمن و یسر است.
- سر بدخواه تو باد از تن او دور و ترا گاه چتران بر سر، گاه به سر بر اکیل
(ص ۷۴)
درست بر سر است.
- زنج چون گویی از کافور و زلف از مشک چوگانی بر او برگ گل و ز سیم صافی ساخته میدان
(ص ۷۹)
درست مشک است (از مشک چوگانی).
- بسته ز خنده لب، به گرسن گشاده چشم ابرو ز درد باگره و زلف پرشکن
(ص ۹۷)
درست زلف است (ابرو... باگره و زلف پرشکن).

منابع

- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان، دُرّه نادره، به تصحیح سید جعفر شهیدی، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۴.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، ج ۲، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۴.
- امیرمعزی، دیوان، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، اساطیر، تهران ۱۳۸۹.
- جاجرمی، محمد بن بدرالدین، مونس الأحرار فی دقائق الأشعار، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه مجلس به شماره ۱۱۲۷۲.
- جمال خلیل شروانی، نزهة المجالس، به تصحیح محمدامین ریاحی، زوار، تهران ۱۳۶۶.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار، دیوان، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، زوار، تهران ۱۳۸۵.
- دستوراللغه (المُسمی بالخلاص)، به تصحیح علی اردلان جوان، آستان قدس، تهران ۱۳۸۵.
- سنائی غزنوی (۱)، حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان، به تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی، سنائی، تهران ۱۳۸۰.
- (۲)، حدیقة الحقیقة وشریعة الطریقة، به تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۹.
- سیف فرغانی، دیوان، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، فردوس، تهران ۱۳۶۴.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری، ج ۱۶، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۸۶.
- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری، منطق‌الطیّر، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۳.
- فاریابی، ظهیرالدین، دیوان، به تصحیح امیرحسن یزدگردی، نشر قطره، تهران ۱۳۸۱.
- فردوسی طوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۶.
- قطران تبریزی، دیوان، به تصحیح محمد نخجوانی، کتابخانه شفق، تبریز ۱۳۳۳.
- لامعی گرگانی (۱)، دیوان، به تصحیح و حواشی سعید نفیسی، شرکت چاپخانه علمی، تهران ۱۳۱۹.
- (۲)، دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، ج ۲، انتشارات تیسرا، تهران ۱۳۹۴.
- لغت‌نامه دهخدا
- ملطیوی، محمد غازی، روضة العقول، به تصحیح و تحشیه محمد روشن - ابوالقاسم جلیل‌پور، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۳.
- منوچهری دامغانی، دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران ۱۳۹۰.
- مولانا جلال‌الدین محمد (۱)، کلیات شمس (دیوان کبیر)، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۳، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
- (۲)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

نصرالله منشی، ابوالمعالی، کیله و دمنه، به تصحیح مجتبیٰ مینوی طهرانی، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۱.
نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، به تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چ ۶،
انتشارات قطره، تهران ۱۳۸۵.
وحشی بافقی، کمال‌الدین محمد، دیوان کامل وحشی، به تصحیح حسین نخعی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۷.

□

